



۱- نمایش موفقیت‌آمیز فیلم برادران واچوفسکی ماتریکس ۱۹۹۹ باعث شد تا چند باور مذهبی، نقطه‌نظرات جهانی خود را بیشتر تثبیت کنند. در میان آنها دو سنت رایج‌تر عبارتند از: عرفان مسیحی و بودیسم، که به مانند خود فیلم، مسائل زیربنایی بشری و راه حل‌های آنها را در مورد جهل و روشنگری، مطرح می‌سازند. به دلیل جهل، عامه مردم «دنیای مادی» را با «دنیای واقعی» اشتباه می‌گیرند، اما آنها ممکن است به کمک راهنمایی که طبیعت حقیقی‌شان را به آنها نشان دهد، از این رؤیا «بیدار» شوند. این مقاله، اشارات پراکنده فیلم به عرفان و بودیسم، که به نوبه خود پرسشهایی، در مورد پیام اصلی فیلم و درک نهایی واقعیت طرح می‌کنند را، کشف و تحلیل خواهد کرد.

۲- در ماتریکس ساخته برادران واچوفسکی به سال ۱۹۹۹، به یک «هکر» رایانه‌ای سیاه‌پوست برمی‌خوریم که در مقابل رایانه‌اش به خواب می‌رود. پیام مرموزی در صفحه ظاهر می‌شود: «نئو، بیدار شو». این عبارت موجز، طرح کلی فیلم را در بر دارد، همان‌گونه که خود «نئو» که با مشکل زندانی شدن در «دنیای مادی» ای روبه‌روست که در واقع محصول یک برنامه همانندسازی رایانه‌ای در آینده دور توسط هوش مصنوعی (AI) است، و این خود وسیله‌ای برای اسیر ساختن بشر، از طریق یک دریافت واهی به نام «ماتریکس» است. در واقع فیلم به طرز ماهرانه و تلویحی، دریافت غایی از واقعیت را با نمایش پاره‌ای از سنت‌های مذهبی نشان می‌دهد، سنت‌هایی که ابده گسترش یافته در آنها این است که مشکل پایه‌ای بشریت، جهل و راه حل آن دانش یا بیداری است. این دو سنت مذهبی، عمدتاً همان عرفان مسیحی و بودیسم هستند. اگرچه این دو سنت مذهبی در مسائل مهمی با هم متفاوتند، اما در این نکته که مسئله جهل بشری با هدایت تکوینی فردی بر زمینه «واقعیت مادی» قابل حل است - متفق‌القولند. عرفان مسیحیت و بودیسم، نیز هر دو راهنمایی را متصور می‌شوند که به آنها که هنوز در تله دنیای محدود توهم قرار دارند، کمک می‌رساند تا از این توهم بیرون بیایند. شکل بیرونی عرفان یا «بوده‌یساتوا (Bodhisattav)» چیزی است که مشتاقانه به این دنیا وارد می‌شود تا آزادی دانش را تقسیم کند و رهایی هرکسی که قادر به فهمیدن است؛ را آسان سازد. در این فیلم این شکل بیرونی «نئو» است، که خود نشانه‌ای از فردیت واحد است.



۳- اگرچه فیلم به‌عنوان «فلسفه‌های مدرن» هدفمندانه چندین سنت را مجسم می‌سازد، ما آزمایش و بررسی عرفان مسیحیت و بودیسم را به‌عنوان پارادایم ماتریکس که همانا غفلت و خوابیدن در جهل و بیدار شدن و روشنگری توسط دانش است را پیشنهاد می‌کنیم. با تجسم این دو باور مذهبی به‌طور هم‌زمان و تداخل آنها با فن آوری آینده است که فیلم تماشاگرانش را به چالش در مورد «واقعیت» وادار می‌سازد.

۴- اکثر مخاطبان فیلم، احتمالاً حضور نشانه‌هایی از دین مسیحیت را در فیلم باز می‌شناسند، به‌عنوان نمونه، نام «تثلیث» یا هنگام مرگ «نثو» و رستاخیز و عروج پایانی فیلم.

در حقیقت، مسیحیت و مفاهیمی از انجیل، مانند آخرالزمان، نامگذاری آقای اندرسون (از نام یونانی آندراس که به معنی فرزند بشر است) توسط نثو و نام شهر زیون (صهیون) که نشانه‌هایی از مسیحیت و یهودیت دارد و یادآور شهر اورشلیم است، در فیلم وجود دارد. «نثو» خود حضوری مسیح گونه دارد: او کسی است که بایستی به‌سوی مات که قدرت تغییر ماتریکس را از درون دارد، بازگردد (تا معجزه کند) کسی که با نماینده‌های شیطان نبرد می‌کند، کشته می‌شود اما دوباره به زندگی بازمی‌گردد.

۵- این ساختار شخصیتی «نثو» به‌عنوان مسیح، در اشکال گوناگونی تجسم یافته است. در دقایق آغازین فیلم، هکر رایانه‌ای دیگری به نثو می‌گوید: «مرد تو ناجی من هستی، مسیح من هستی.» این هویت همچنین، توسط گروه



«نبوچادزار» هم شناسایی می‌شود، گروهی که از پیش‌بینی‌های این «بک نفر» شگفت‌زده شده و مکرراً در حضور نثو نام مسیح و عیسی مسیح را تکرار می‌کنند.

۶- گرچه حضور نشانه‌های مجزایی از مسیحیت در فیلم روشن هستند، اما مسیحیت حاضر در فیلم یک مسیحیت ارتودوکس سنتی نیست. پیش‌تر، نشانه‌های دین مسیحیت در فیلم در چهارچوب عرفان مسیحی، تجلی می‌یابند. عرفان مسیحی روشی بود که طی قرن‌ها در ناحیه مدیترانه، رشد وسیعی کرد و در رقابتی شدید با مسیحیت ارتودوکس، در مناطقی به‌عنوان تنها برداشت از دین مسیح، مطرح گردید. گرچه خود این عرفان مسیحی از شاخه‌های متعددی تشکیل شده است، عرفان در معنای عام و کلی، شامل جهانی اسطوره‌ای و راهنماست که حقیقت طبیعت و جایگاه صحیح بشر در آن را توضیح می‌دهد. بازگویی مختصر این اسطوره، خطوط موازی متعددی را در ماتریکس روشن می‌سازد.

۷- در اسطوره عرفانی، قادر متعال کاملاً بی‌نیاز بوده و بنابراین وجودی ناآشنا و اسرارآمیز جلوه می‌کند. «شکست‌ناپذیر»، «تمام‌نشدنی»، «نوری بی‌اندازه و نامحدود» که خالص، مقدس و دست‌نیافتنی است، به‌علاوه این خدا، موجودات دیگر الهی‌ای هستند که به شکل مذکر یا مؤنث جلوه‌گر می‌شوند. گروهی از این موجودات، حتی قادر به تولید مثل خود هستند و موجوداتی به نوبه خود مقدس را به وجود می‌آورند. دیدگاهی قدیمی، باور داشت که در این موجودات، مادر محتوی و پدر شکل را به وراثت به فرزند می‌دهد. بنابراین از مادر (سوفیا خدای یونانی به معنای خرد) موجودی گاه ناکامل یا حتی بدشکل باقی می‌ماند، این موجود بدشکل و جاهل که گاه «یلداپوت» (Yaldabaoth) نامیده می‌شود، خود را به اشتباه خدای یکتا می‌پندارد.

۸- عرفان یلداپوت را به‌عنوان خدای خالق عهد عتیق می‌شناسد، که خود تصمیم به آفرینش آرکونها (فرشتگان) دنیای مادی (زمین) و انسانها گرفت. ما مروری‌دهایی در گل هستیم، روحی الهی که در بدن خاکی و واقعیتی مادی، اسیر شده است. بهشت مسکن و ماوای حقیقی ماست، اما ما به‌خاطر گناه کبیره به تبعید دچار شده‌ایم.

۹- خوشبختانه در عرفان، رستگاری از طریق دانش و توسط ناجی که همان مسیح - فرستاده خدای متعال، برای هدایت بشر است - میسر می‌شود. عارف در گیر ادراک طبیعت حقیقی و ریشه اصلی ماست، واقعیتی ماوراءالطبیعی که برای ما ناشناخته است و به گریز عارفانه (مرگ) از زندان مادی جهان و تن خاکی، به وادی بالای روح منجر می‌شود. اما به هر طریق، برای این گذار عارفانه باید از فرشته‌ها که به هوش، روح و روشنایی خویش غراند و به همین منظور به انسان و مقام والای او حسادت می‌ورزند؛ گذشت.

۱۰- فیلم ماتریکس چه در مورد مسائل بشری و چه در مورد راه حل‌های آن، تا حدود زیادی به موازات این سنت عرفانی، حرکت می‌کند. همان‌گونه که «مورفوس» می‌گوید: «در آغاز قرن بیستم، بشریت پیروزی هوش و فن آوری را جشن گرفت، ما همگی مغرور بودیم که هوش مصنوعی را خلق کرده‌ایم.» این فرزند دنیای جدید مانند «یلداپوت» شکل بدی یافت (ماده یا روح؟) مورفوس هوش مصنوعی را به‌عنوان «آواز هشیارانه‌ای» که نژاد تمام ماشینها را «تخریب‌ریزی» می‌کند، شرح می‌دهد، کنایه‌ای از مفاهیم فرشته‌ها و دنیای توهم‌آلود مادی در عرفان مسیحی. هوش مصنوعی، خالق ماتریکس است، برنامه‌ای رایانه‌ای که «زندانی برای روان» به شمار می‌رود. بنابراین، یلداپوت / هوش مصنوعی بشر را در زندانی که «واقعیت تام» ندارد، اسیر می‌سازد. همان‌طور که مورفوس به نثو توضیح می‌دهد که: «تا وقتی ماتریکس وجود داشته باشد، نژاد بشر، رها نخواهد بود»

۱۱- فیلم همچنین بازتاب زبان کنایی عرفان است. مشکلات اساسی بشر با واژه‌هایی همچون کوری، خواب، جهل، رؤیا و تاریکی یا شب بیان می‌شوند، درحالی‌که راه حل‌ها از طریق واژه‌های بینایی، برخاستن، دانش و رؤیای نور یا روز، بیان می‌گردند.

۱۲- به همین گونه است که در فیلم، مورفوس - که نامش از نام خدایان یونانی خواب و رؤیا گرفته شده - به نثو توضیح می‌دهد که ماتریکس «رایانه‌ای برخاسته از دنیای رؤیاست.» وقتی نثو برای نخستین بار، در فضای سفید (نشانه‌های سینمایی برای بهشت) بیدار می‌شود، چشمانش درد می‌کند. هرچه تا آن لحظه دیده بوده، از طریق چشمان ذهن بوده، و مثل یک رؤیا، که توسط رایانه خلق شده است. مورفوس همچون عارفی باستانی به او می‌گوید که ضرباتی که در ورزش‌های رزمی به او خورده، هیچ ربطی به سرعت و توان بدنی‌اش ندارند، بلکه کاملاً خیالی و مجازی بوده‌اند و در واقع در ذهن او اتفاق افتاده‌اند.

۱۳- ارتباطات میان نثو و مسیح، از هنگامی که «نثو» با دانستن راز «دانش» محفوظ می‌ماند، بیشتر نمایان می‌شوند. نثو این چنین ساختار حقیقی واقعیت و هویت شخصی خود را باز می‌شناسد و قادر می‌شود تا قوانین دنیای مادی را در هم شکند. این‌گونه او درمی‌یابد که «ذهن»، واقعیت دنیای مادی را بازسازی می‌کند. اما این خود واقعیت مطلق نیست. در صحنه نهایی فیلم نثو این بینش عارفانه را به دیگران نیز می‌دهد تا آنها را از زندان ذهنی‌ایشان، ماتریکس، آزاد سازد. او نقش ناجی عارفان را بازی می‌کند که به منظور حفظ «علم» توسط بشر و شناخت هویت و ساختار واقعیت و به منظور درک این پیام، وارد جهان مادی شده است.

۱۴- این حقیقت که نام مستعار «نثو» یعنی آقای آندرسون (فرزند انسان) تنها آندرسون نیست، بلکه توماس آندرسون است؛ یادآور اصلی از اصول زیربنایی عرفان یعنی «حقیقت آندرسون» است. همچنین او پیش از آنکه به نام «نثو» (کسی که کاری جدید و نو را آغاز می‌کند) شناخته شود؛ توماس است که نقش نجات‌دهنده خود را باور ندارد. توماس نزد مسیحیان قدیم به معنی «دوگانه و دوقلو» بوده و منظور از آن افسانه برادر دوقلوی مسیح بوده است. به بیانی دیگر نقشی که توسط «کیانوریز» ایفا می‌شود، مایه‌آزای دیگری دارد، چراکه او هم توماس شکاک است و هم شخصیتی در عرفان مسیحی.

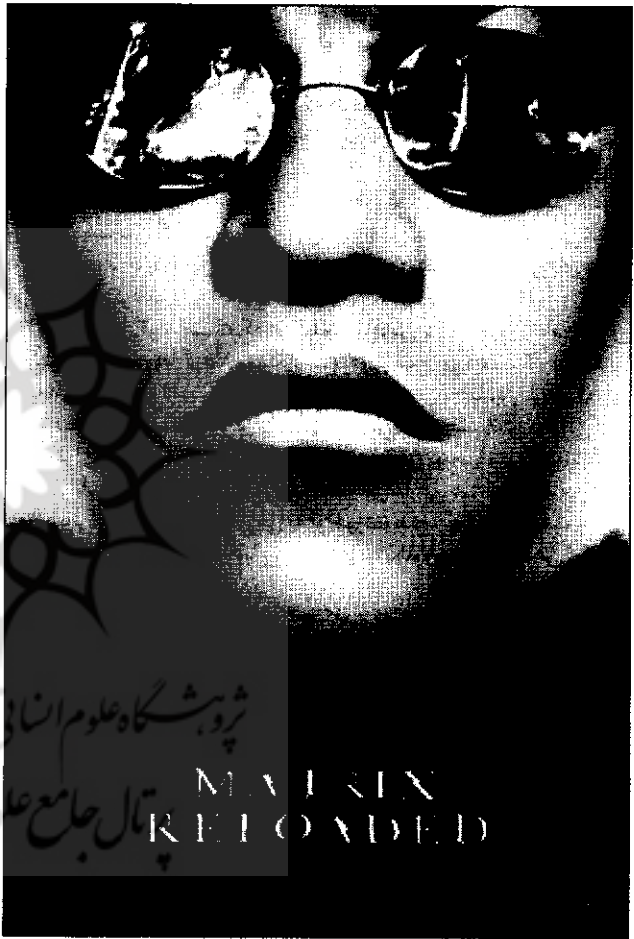
۱۵- نثو نه‌تنها راز دانش و نجات‌بخشی آن را می‌آموزد، بلکه نشانه‌های عرفان مسیحی را در عمل به کار می‌بندد. برنامه‌های تمرکز و تمرین نثو - که متأثر از انگاره‌های شرقی است - به او می‌آموزد تا مفهوم سکون را دریابد و خود را از ترس فراگیر ذهنش رها سازد. سکون و ترسی که با تدوین کادر به کادر و حرکت آهسته با استفاده از تصاویر چندین دوربین فیلمبرداری، به طرز دیجیتالی به نمایش درمی‌آید. این مفهوم «سکون» در عرفان نیز حضور دارد؛

این سکوت در میانه و حرکت در اطراف مرکز، به خوبی در باورهای عرفانی گنجانیده شده است:

«و گرچه برای تو امکان ایستادگی وجود ندارد، از هیچ نترس، چراکه به وجود خواهی اندیشید و آرزوی ایستادگی می کنی و خواهی ایستاد... و آن هنگام که کامل شوی، خود را ساکن خواهی یافت...»

۱۶- دوباره عرفان بازمی گردد: «درون من، سکون سکوت وجود داشت و من انگار که خود کامل خویش را بشناسم...» و این چنین است که نثو، که قدرت نجات بخشی ماتریکس را در دنیای رؤیا کشف کرده، در قالب «کیانو ریوز»ی ساکت و آرام، نگاه می کند و گلوله ها را در هوا با نگاه، نگه می دارد.

۱۷- دوباره شباهت دیگری با عرفان رخ می نماید: ظاهر شخصیت های فیلم مثل اسمیت و مخالفت آنها با تعادل عرفانی - که وجه آن نثو و دیگری است که در تلاش برای رهاسازی از ماتریکس هستند؛ هوش مصنوعی این برنامه های مصنوعی را اختراع کرده تا نقش دربان داشته باشند - آنها نگاهبان



تمام درها هستند و کلیدها همه در دستان ایشان است. «این آدمها همان فرشته های حسودی هستند که در تلاشند تا دنیای واقعی را ببینند و نگاهبانان درهای بهشت بشوند.» (آخرالزمان پل)

۱۸- به هر حال، همان گونه که مورفوس پیش بینی می کند، نثو نهایتاً قادر می شود تا در مقابل این آدمها و عوامل ایستادگی کند، چراکه آنها بایستی به تابعیت قوانین ماتریکس دربیایند، در حالی که ذهن انسانی «نثو» او را قادر می سازد این قوانین را بشکند یا تغییر دهد. پیش از این، مفهوم «ذهن» در فیلم تا حدود زیادی به ظرفیت تخیل انسان بازمی گردد.

۱۹- این نکته که «نثو» در صحنه پایانی فیلم با شناخت کامل توهم ماتریکس بر اسمیت غلبه می کند، تکان دهنده است. در واقع آنچه اسمیت، قادر به انجام آن نیست، آن است که «نثو» نهایتاً توانایی در هم شکستن قوانین را دارد. آخرین دفاع او در مقابل اسمیت؛ او را قادر می سازد که داخل بدن اسمیت شده و او را از درون، به وسیله روشنائی ناب، تکه تکه کند. این

صحنه به کمک جلوه های ویژه نمودی چشمگیر دارد.

۲۰- در مجموع، سیستم نمایش داده شده ماتریکس، شباهت دیگری با عرفان مسیحیت دارد و آن این است که حل شدن مسئله اساسی انسان یعنی دنیای مادی و توهم وجود و بیداری او از این توهم، در یک زمان اتفاق می افتد، تمام شخصیت های عرفانی مسیحیت از جمله سوفیا، یلدابوت، فرشته ها و ناجی با شخصیت های کلیدی فیلم شباهت دارند و به طرق مشابهی نقش خود را ایفا می کنند؛ حتی زبان فیلم و عرفان در باره ای لحظات شبیه به هم می شود؛ رؤیا در مقابل بیداری، کوری در مقابل بینایی، نور در برابر تاریکی.

۲۱- به هر حال، چنین عرفانی، تمامیتی نادیدنی به تمامی مخلوقات الهی می بخشد. به بیانی دیگر، آیا تبدیل نثو به نور محض، نشانه ای از الهی بودن است یا ظرفیت درونی او را می رساند؟ این پرسش با مفهوم هویت انسان در بیان عرفانی ارتباط پیدا می کند. در یک سطح، خدایی در فیلم ظاهر نمی شود. گرچه نشانه هایی آخرالزمانی در فیلم به چشم می خورد، اما همان گونه که کنراد استوالت (Conrad Ostwalt) عقیده دارد، بر خلاف قراردادهای قیامت در باور مسیحی، در ماتریکس هم فاجعه و هم نجات هر دو توسط انسان ایجاد می شوند و این یعنی که الهیت در فیلم مشهود و ظاهر نیست. ^۱ به هر طور، در سطحی دیگر، فیلم امکان حضور خداوند را در قالب اوراکل (Oracle) باز می گشاید که درون ماتریکس عمل می کند و به اطلاعات آینده که ماتریکس را از مالکیت خارج خواهد کرد؛ دسترسی دارد. این گزینه، در فیلمنامه فیلم، بیشتر نمود دارد، چراکه در آنجا خانه اوراکل، مقدس ترین مکان در معبد صهیون است. همچنین الهیت نقش اصلی را در گذشته «نثو» بازی می کند. به هر حال الهیت همچون عرفان مسیحی، در فیلم ماتریکس حضوری قطعی دارد و در وجود ناتمام و لایزال و ندیدنی قادر متعال، معنا می یابد. بودیسم در ماتریکس

۲۲- وقتی یکی از هواداران برادران واچوفسکی از آنها، در مورد تأثیر عقاید بودیستی در تولید ماتریکس سؤال کرد؛ پاسخ آنها «بله» ای نه چندان محکم بود. در واقع، عقاید بودیستی در سطحی نزدیک و مشابه با عرفان مسیحی در فیلم پراکنده و منتشر شده اند. تقریباً بلافاصله پس از اینکه نثو به عنوان «عیسی مسیح شخصی من» نامیده می شود، این نامگذاری نشانه ای بودیستی را نیز یادآور می شود. وقتی هکر رایانه ای می گوید: «این اتفاق هرگز نیفتاده است، تو وجود نداری» تعالیم بودایی در سلات و تصاویر فیلم خودنمایی می کنند.

۲۳- مسئله سامسارا (Samsara). حتی عنوان فیلم، جهانی بودایی را تداعی می کند. ماتریکس از نظر مورفوس به «زندگانی ذهن» تعبیر می شود. این ساخته ای مستقل است که بر پایه پروژه های دیجیتالی پیلونها انسان که به ذات وهم آلود واقعیتهایی که در آن هستند، ناآگاهند و کاملاً به سخت افزاری که به بدن واقعی شان متصل است و برنامه هوش مصنوعی خلق کرده؛ وابسته اند. این «ساخته» شباهتی با عقیده بودیستی «سامسارا» دارد، که بر این باور است که دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، نمایشی از آرزوهای شکل گرفته ماست. وقتی مورفوس، نثو را به این «ساخته» می برد تا به او در مورد ماتریکس بیاموزد، نثو درمی یابد که راهی که از طریق آن ماتریکس را درک می کند، چیزی فراتر از «نمایش ذهنی یک خوددیجیتالی» نیست. دنیای «واقعی» که ما با آن از طریق حسهایمان؛ لامسه، بویایی، چشایی و بینایی در ارتباطیم، «به سادگی علائمی الکتریکی هستند که توسط مغز دریافت می شوند.» اما مورفوس می گوید که دنیای حالا تنها بخشی از همانندسازی متقابلی است که ما به آن ماتریکس می گوئیم. در واژگان بودایی، ما می توانیم بگوئیم «جهان تهی است، چراکه از «خود» و آنچه به «خود» مربوط است؛ تهی است.» اما چه چیز از «خود» تهی است و به «خود» تعلق دارد؟ چشم، اشکال مادی، هشیاری دیداری، تأثیر بر چشمان... همگی از «خود» تهی و متعلق به «خود» هستند. ^۲ بر اساس عقاید بودیسم و طبق آنچه فیلم ماتریکس، بیان می کند، قرارداد واقعیت بر اساس تجربه حسی، جهل و آرزو، بشر را در توهم محبوس می دارد، تا زمانی که قادر شود، ذات دروغین واقعیت را باز شناسد و حس درست و نادرست هویت را از هم تمیز دهد.

۲۴- فیلم ملهم از فلسفه بودیسم، ماتریکس را توده ای از توهمات تمامی انسانهای گرفتار در آن عنوان می کند. بودیسم نیز مشابه همین عقیده را دارد که رنج انسانها بر پایه چرخهای از جهل و آرزوهایی است که انسان را در دایره

تکراری تولد، مرگ و تولد دوباره محصور می‌کند. این اصل در شعر سامیوتا نیکایا (Samyutta-nikaya) به خوبی بیان می‌شود:

اگر این سرنوشتی است که می‌باید، از خاستنش آن نیز بر خواهد خاست. و گر این سرنوشتی نیست که می‌باید، از ایستادنش آن نیز خواهد ایستاد.^{۲۵}
۲۵- عقیده اصل اشتراکی مستقل، در فیلم در قالب توهم ماتریکس بیان می‌شود. حیات توهم ماتریکس به باور آنها که خود ماتریکس را واقعیت می‌دانند؛ وابسته است. برنامه نرم‌افزاری هوش مصنوعی، به هیچ‌وجه خود توهم نیست و تنها زمانی که انسان در آن دخالت می‌کند، به توهم تبدیل می‌شود. در واقع ماتریکس و یا سامسارا، خود را درگیر تعامل آنها می‌سازد که واردش شده‌اند. بنابراین واقعیت ماتریکس، تنها وقتی وجود دارد که ذهن بشر واقعی برنامه‌های آن را عیناً تجربه کند.

۲۶- بنابراین مسئله اساسی بشر، در مفاهیم بودیستی هم می‌تواند دیده شود. انسانها در چرخه توهم گیر کرده‌اند، همان‌طور که جهل آنها نسبت به این چرخه، آنها را اسیر آن ساخته، آنها به‌شدت وابسته به تعاملاتشان با تجارب حسی و توهمات خویش از جهان هستند. این توهمات با آرزوی وسیع بشر برای باور کردن چیزی که به‌عنوان واقعیت دریافت می‌کند؛ به‌جای حقیقت، در آمیخته و پیوند محکمی یافته‌اند. این آرزو، آن قدر قوی است که بر «سیفر» - که توانایی تحمل «کویر واقعیت» را ندارد و می‌خواهد دوباره به ماتریکس بازگردد - غلبه می‌کند. در جایی که او با اسمیت در رستوران نشسته و سیگار برگ دود می‌کند و از لیوان برندی بزرگی می‌نوشد، انگیزه‌هایش را شرح می‌دهد: «می‌دونی، من می‌دویم که این استیک وجود نداره. می‌دویم که وقتی آن را در دهانم می‌گذارم، ماتریکسه که به مغز من می‌گه، استیک آبدار و خوشمزه است. بعد از نه سال، می‌دونی من چی فهمیدم؟ جهل نعمته»
۲۷- سیفر می‌داند که ماتریکس واقعی نیست و هر لذتی که او می‌چشد، تنها یک توهم است.

جهل سامسارا به روشنی ترجیح دارد. او با انکار واقعیتی که از ورای ماتریکس، تجربه می‌کند؛ می‌گوید: «می‌خوام هیچ چیز و به یاد نیارم. هیچ چیز و. و می‌خوام پولدار بشم. یک آدم مهم. مثل یک هنرپیشه.» سیفر نه تنها می‌خواهد هر چیزی را از واقعیت حقیقی فراموش کند. نیز می‌خواهد یک هنرپیشه باشد، که سطح دیگری از توهم را به توهم ماتریکس که انتخابش کرده، اضافه کند. جذابیت سامسارا آن قدر قوی است که نه تنها سیفر بلکه ماوس را هم در بر می‌گیرد و البته این یکی در اثر وسوسه‌های آن و تن سپردن به تمایلات جنسی‌اش، جان خود را در صحنه «زن سرخپوش» از دست می‌دهد.

۲۸- نئو به جای برندی، سیگار برگ و استیک، یک ظرف غذای مخصوص دارد، که به‌طور مرتب از آن می‌خورد. در مقابل لذاتی که سیفر از طریق ماتریکس، جست‌وجو می‌کند، نئو و گروهش به یک سلول پروتئینی با مواد ترکیبی آمینو، ویتامین و مواد معدنی، یعنی در واقع «هر آنچه بدن لازم دارد» دل خوشند. «کلد» با پوشیدن لباسهای ژنده خوردن سوپ جو و خوابیدن در سلولهای خالی، سر می‌کند. گروه در راهی با گذاشته که تعالیم بودا را به یاد می‌آورد. راهی که نه ریاضت مطلق است و نه آنها را از کارشان جدا و منحرف می‌سازد.

۲۹- راه حل دانش / روشنگری

این دوگانگی میان ماتریکس و واقعیت ورای آن، هدف غایی شورشی‌هایی است که برای رها ساختن ذهن از ماتریکس و قادر ساختن انسانها به زیستن در دنیایی واقعی ورای ماتریکس، انجام می‌شوند. برای رسیدن به این مرحله، سازندگان فیلم از ایده‌های بودیستی «تراوادا» Theravada و «ماهایانا» Ma-hayana الهام گرفته‌اند.^{۲۹} بر پایه آرمان «آرهات» در باور تراوادا، فیلم، انجام روشنگری را، از طریق کوشش فردی میسور می‌داند. مورفوس در همان راهنمایی‌های اولیه‌اش، نئو را متوجه می‌سازد که نمی‌تواند برای روشنگری به او وابسته باشد. مورفوس توضیح می‌دهد که: «هیچ‌کسی نمی‌تواند بگوید که ماتریکس چیست؟ تو باید خود آن را کشف کنی.» مورفوس به نئو می‌گوید که او بایستی خود، دریافت نهایی را در درون خودش بیابد. او می‌گوید: «من سعی می‌کنم ذهن تو را آزاد کنم، نئو! اما من تنها می‌توانم در را به تو نشان دهم. کسی که باید از این در عبور کند؛ خود تو هستی.» برای بودیستهای تراوادا، رستگاری بشر تنها از طریق شناخت شخصی او از حقیقت ممکن است و نه از طریق برکت بخشنده خداوند، و یا یک قدرت خارجی دیگر، به پاس



اطاعت و رفتاری شایسته^۵

«داماپادا» به جست‌وجوی شخصی برای روشننگری اصرار می‌ورزد تا «خود» را از گذشته، آینده و حال آزاد و رها سازی، به ساحل وجود یا بگذاری، با ذهنی رها از هر سو، و این چنین از فنا و تولد به زیستن برسی.» همان طوری که مورفوس به نئو می‌گوید: «میان شناخت راه و بیمودن آن، تفاوتی وجود ندارد.» و این همانی است که بودا به رهروانش آموزش می‌داد: «شما باید خود کوشش و تلاش کنید. تنها آموزگاران شما، بیداران و آگاهانند.»^۶ مورفوس به‌عنوان کسی که تقریباً مسیر روشننگری را می‌شناسد، تنها راهنماست، اما نهایتاً نئو بایستی خود، حقیقت را برای خویشتن دریابد.

۳۰- ماتریکس ایده‌های «ماهایانا»ی بودایی را نیز در خود دارد. به‌ویژه عقایدی که در مورد آزادی انسانها مطرح می‌کند. اعضای گروه «نبو چادنزار» این بخشندگی را دارا هستند. به‌جای ماندن در بیرون از ماتریکس، که امن‌تر است، آنها چنان سفرای دانش، ترجیح می‌دهند تا مکرراً داخل ماتریکس شوند تا ذهنها و جسمهای آدمیان را از شبکه دیجیتالی محصورکننده ماتریکس، رهایی بخشند. فیلم می‌کوشد تا ایده‌های «آرهات» تراودا را با آرمانهای ماهایانا در «بودهیستاوا» پیوند زند، و تجسم آن را در گروهی نشان دهد که قصد ورود به ماتریکس و ادراک نهایی در آن را دارند.

۳۱- نئو به مثابه بودا: اگر چه تمامی اعضای گروه، تجسم آرمانهای بودهیستاوا هستند، فیلم‌سازان نئو را به‌عنوان شخصیتی جداگانه برمی‌گزینند. درحقیقت اعضای دیگر گروه چون «آرهات»ها هستند و نئو چون خود بوداست. هویت نئو به مثابه بودا، نه‌تنها از طریق نشانه‌شناسی نام او، بلکه از طریق افسانه‌هایی که پیرامون او وجود دارد، قابل شناختن است. «اوراکل» بازگشت کسی را پیش‌بینی کرده که توانایی تغییر دادن ماتریکس را داراست. همان‌طور که مورفوس توضیح می‌دهد: «بازگشت این شخص، پایان ویرانی ماتریکس و انتهای نبرد خواهد بود و آزادی را به مردم باز خواهد گرداند. به این دلیل است که گروهی از ما تمامی عمرمان را به جست‌وجوی حضور او در ماتریکس سپری کرده‌ایم.» مورفوس عقیده دارد که «نئو» تجسم آن شخصیت بودایی است، که با قدرتهایی خارق‌العاده، بشریت را به رستگاری خواهد رساند.

۳۲- این باور که «نئو» تناسخ‌یافته بوداست، با تصاویر تولدگونه‌ای در مورد او، تقویت می‌شود. حداقل ۴ مورد تناسخ، در فیلم اتفاق می‌افتد. اولین تولد در پیشاتاریخ داستان فیلم اتفاق می‌افتد: در زندگی و مرگ نخستین روشننگری که قادر به کنترل ماتریکس از داخل است. دومین مربوط به زندگی نئو در قالب توماس است.

سومین مورد وقتی است که نئو به درون آن لوله سیاه‌رنگ - که دقیقاً یادآور مسیر تولد است - می‌افتد. او عربیان و بی‌مو و گیج متولد می‌شود، با چشمانی که به قول مورفوس «پیش از آن هرگز ندیده‌اند». نئو در ماتریکس می‌میرد تا در دنیایی ورای آن دوباره متولد شود.

۳۳- نئو همچون بودا در جست‌وجوی رهایی از ماتریکس و آموختن آن به دیگران است. تمام نیروهای فرابشری او در خدمت این هدف هستند. به‌عنوان اولین انسانی که قادر به تغییر در نرم‌افزار ماتریکس است، نئو تجسم امروزی طبیعت «بودا»ست کسی که نه‌تنها «سرچشمه رنج را در دنیای انسانی شناسایی می‌کند.»^۸ بلکه «می‌تواند درد و رنج را متوقف سازد.»^۹ از این دیدگاه، او از دیگر همراهان بودهیستاوا شایسته‌تر بوده و امیدآور بیداری و آزادی از جهل، برای تمامی آدمیان است.

۳۴- مشکل نیروانا: اما وقتی که واقعیت ماتریکس در واقعیت دنیای مجازی، حل می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ آموزه‌های بودیستی بر این باورند که وقتی سامسارا تبدیل می‌شود؛ نیروانا پدید می‌آید. مفهوم «خود» کاملاً گم می‌شود، بنابراین واقعیت شرطی محو می‌گردد، و آنچه باقی می‌ماند، به دشواری قابل بیان شدن است. نئو به هر حال در ورود دوباره‌اش به ماتریکس، به تصور دیجیتالی ذهنی از «خود» دست می‌یابد. از طریق «روشننگری» او خود را نه در «نیروانا»، بلکه در مکانی متفاوت می‌یابد؛ درحالی که حسی گیج از «خود» او را احاطه کرده است. تربیتی در مورد نئو حق دارد که: «او نمی‌تواند بگوید تو چه کسی هستی؟ اما اینکه تو چه کسی هستی، با آنچه تو فکر می‌کنی هستی در ارتباط است.» به زبانی دیگر، میان هویت - شخصی جهان ماتریکس و «کویر واقعیت» پیوستگی کافی وجود دارد. اگر پارادایم بودیست منتج به سرانجامی منطقی می‌شود، بنابراین ما باید در انتظار واقعیتی فرای



دنیای گروه باشیم.

۳۵- فلسفه بودیستی آهیماسا (Ahimsa)، یا صدمه نرساندن به هیچ جاندار، در فیلم به گونه متناقضی وجود دارد. در واقع اگرچه سازندگان فیلم آزادانه به انتخاب خشونت در صحنه‌های فیلم دست زده‌اند و آن را به دانش رستگاری ارتباط داده‌اند، با این حال به نظر می‌رسد گروه بدون این سلاحها، به موفقیت دست نخواهد یافت. هنگامی که تانک از نئو و ترینی می‌پرسد که آنها برای نجات دادن مورفوس علاوه بر یک معجزه به چه چیزهای دیگری احتیاج دارند، آنها بلافاصله پاسخ می‌دهند: «سلاحه... سلاحه‌های زیاد». نویسندگان می‌توانستند به آسانی مرگ عوامل اسمیت را در پایان این قسمت برنامه نرماندازی قرار دهند، اما به جای آن، برادران واچوفسکی، آگاهانه تصمیم گرفتند تا مرگ انسانی را در اثر خشونت آنها تصویر کنند. این خشونت «آهیماسا» دقیقاً در مقابل آموزه‌های بخشندگی و شفقت بودا قرار می‌گیرد.

۳۶- اما چرا این‌گونه مستقیم، دانش به خشونت پیوسته است؟ سازندگان فیلم خشونت را به مثابه ابزاری رهایی‌بخش و کاملاً ضروری برای موفقیت در شورشها و نبردها تصویر می‌کنند. ماتریکس از این دیدگاه کاملاً جدا از آموزه‌های عرفان مسیحیت و بودیسم قرار می‌گیرد. واقعیت مطلق ماتریکس که در آن کشته شدن برخی انسانها به‌عنوان قربانیان خشونت رهایی‌بخش انجام می‌پذیرد؛ با واقعیت عرفان و بودیسم مغایرت دارد. نه فقط «سکون» بلکه «بوچی» نیروانا نیز با وابستگی به فن آوری در ماتریکس، تناسبی ندارند.

۳۷- ارتباط دادن خشونت و آگاهی در فیلم ماتریکس، حاوی این نکته است که نئو و رفقاییش، هنوز واقعیت کامل را درک نکرده‌اند. بر اساس آموزه‌های عرفان مسیحی و بودیسم که در فیلم تجسم می‌یابند، ادراک واقعیت کامل مستلزم رهایی مطلق از واقعیات مادی و صفای ذهن است. برادران واچوفسکی خود گفته‌اند که: «اینکه مورفوس و گروهش، کاملاً به فن آوری و رایانه برای مقابله با دشمنان شیطانی‌ای که با آنها می‌جنگند وابسته‌اند، طنز آلود است.» در حقیقت، دلیل زیربنایی ساخت چنین فیلمی، استفاده از تواناییهای فن آوری رایانه‌ای و عطش هالیوود برای خشونت است. اما با نفی چنین زیرساختی و در ورای ظاهرش، ماتریکس به آموزش نیروانا هم دست می‌یازد.

۳۸- چه فیلم را از دیدگاه عرفان مسیحی ببینیم و چه با آموزه‌های بودا، پیام غایی و مسلط فیلم این است که: بیدار شوید! این حقیقت در ترائه پایانی فیلم «بیدار شو»، به‌خوبی مستتر است: خشم علیه ماشین. عرفان، بودیسم و فیلم همگی بر این عقیده‌اند که جهل ما را در دنیایی مادی محصور می‌سازد و آزادی ناشی از روشنگری توسط یک آموزگار یا راهنماست. اما به هر حال وقتی می‌پرسیم: برای چه برخیزیم؟ فیلم سریعاً از عقاید عرفان مسیحی و بودایی رو برمی‌گرداند. هردوی این باورهای مذهبی می‌گویند که انسان بیدار، دنیای مادی را ترک خواهد گفت. در عرفان مسیحی، عارف وارسته به مرگ، عالم روح، و وجود غیر مادی عروج می‌کند و در بودیسم، عارف به نیروانا می‌رسد، حالتی توصیف‌ناپذیر که می‌توان گفت کاملاً غیر مادی و غیر محسوس است. اما در مقابل، در فیلم، واقعیت کاملاً متفاوت است، قهرمان در دنیای فن آوری مجبور به استفاده از آموزه‌های هنرهای رزمی توسط تراشه‌های حافظه‌ای در مغزش است، و این نبرد فن آوری در مقابل فن آوری است. (نبو چاندنر در مقابل هوش مصنوعی) علاوه بر این، نبرد علیه ماتریکس، خود تنها از طریق فن آوری ممکن است. تلفنهای همراه، رایانه‌ها، برنامه‌های نرم‌افزاری، بیدار باش در فیلم، و رای ماتریکس در دنیایی فوق مدرن و کاملاً مادی اتفاق می‌افتد.

۳۹- و شاید هم نه، نشانه‌های سینمایی متعددی در صحنه ساختن برنامه‌هایی وجود دارد (که شاخص آنها به‌وسیله نور غالب سپید نمایان می‌شود) این نشانه‌ها اشاره دارند که «کویر واقعیت»ی که مورفوس به نئو نشان می‌دهد، شاید واقعیت غایی نباشد. پس از همه، مورفوس که نامش برگرفته از خدای رؤیاهاست، «دنیای واقعی» را به نئو نشان می‌دهد، نئویی که هرگز مستقیماً سطح دنیا را به چشم خود ندیده است. او بیشتر آن را روی صفحه تلویزیون با علامت «تصویر عمیق» دیده است. در طی فیلم، انعکاسهای آئینه‌ها، شیشه عینک مورفوس و تصاویر نمایشگرهای تلویزیون، توجه بیننده را معطوف توهم می‌کند.

وقتی دوربین به تصویر این تلویزیون ویژه زوم می‌کند و مخاطب داخل تصویر می‌شود، تصویر به شکل تصویر دوربینهای مراقب در ابتدای فیلم،

استحاله می‌یابد و بر غیر واقعی بودن این تصاویر تأکید می‌شود. به‌علاوه، کل این بخش، هنگامی اتفاق می‌افتد که آنها مشغول آماده‌سازی برنامه نهایی هستند. مورفوس خود اقرار می‌کند که: «برای زمانی طولانی من آن را باور نداشتم و بعد یک روز... با چشمهای خودم دیدمش، همان جا ایستاده بودم... و فهمیدم... به وضوح حقیقت رو دیدم» ما باید صبر کنیم تا دریابیم که چگونه خود «کویر واقعیت» واقعی است.

۴۰- حتی اگر سری حوادث فیلم بازتاب کاملی از واقعیت مادی را به دست نمی‌دهد، اما ماتریکس هنوز هم بر برتری ظرفیت تخیل آدمی و ادراک او از هوش محدود فن آوری تأکید می‌ورزد. گرچه می‌توان مفهوم فیلم را با واژگانی چون دنیا / روح، جسم / ذهن، نرم‌افزار / سخت‌افزار، یا توهم / واقعیت توصیف کرد، اما به نظر می‌رسد که پیام نهایی ماتریکس سطوح متافیزیکی واقعیت در ورای ادراک معمولی ماست، و فیلم ما را نسبت به برخورداری از امکان دریافت آنها، ترغیب می‌کند.



پانویسها:

- ۱- استوالت «آرماگدون» JRF دوره چهارم شماره ۱.
- ۲- Samyutta - nikaya بخش پنجم، ۵۴. (متون بودایی از طی قرون) نیویورک. کتابخانه فلسفه ۱۹۵۴ صفحه ۹۱.
- ۳- Samyutta - nikaya بخش دوم، ۶۵-۶۴.
- ۴- ادوارد کونز «بودیسم» نیویورک کتابخانه فلسفه ۱۹۵۹. صفحه ۱۶۷.
- ۵- Rahula صفحه ۲.
- ۶- نقل شده در Rahula، ۱۳۵.
- ۷- نقل شده در Rahula، ۱۳۳.
- ۸- Dhammacakkappavattana - sutta نقل شده در Rahula، ۹۳.
- ۹- Buddhacarita ۱:۶۵. ای. بی. کاوول. «متون بودیستی ماهایانا، کتب مقدس شرق» (انتشارات دانشگاه آکسفورد ۱۸۹۴) ۴۹.
- ۱۰- به مقاله بریان بی. استون «منه‌ب و خشونت در سینمای عامه‌پسند» رجوع کنید JRF دوره سوم شماره یک.